



د و فیلسوف د رباره‌ی تاریخ بشر گفتگو می‌کردند. اولی که فیلسوفی بد بین بود گفت: تمام تاریخ بشر را در این چند کلمه می‌توان خلاصه کرد: «رفتار نانسانی انسان با انسان». دومی که فیلسوفی خوش بین بود گفت: نه، دوست من، آن چند کلمه‌ای که تاریخ بشر را خلاصه می‌کند این است: «تحمل مشقت برای رسیدن به حکمت»<sup>۱</sup>.

آیا زندگی ما آدمها به یک تراژدی شباهت دارد یا یک کمدی؟ پاسخ این سؤال به نگاه فیلسوفانه‌ی آدمیان و این که زندگی را با چه فلسفه‌ای دنبال می‌کنند، بر می‌گردد. دومی رودی که حیات آدمی در آن جاری است و آدمیان در آن بستر نه چند آن زلال دست و پا می‌زنند، هم به یک تراژدی شباهت دارد و هم به یک کمدی. ویل دورانت که در کتاب تاریخ تمدن، زندگی سه هزار ساله‌ی بشر را ترسیم کرده است، چنین وانمود می‌کند که از سه هزار سال تاریخ زندگی آدمها، دوهزار و هفتصد سال آن در جنگ گذشته است و این جنگها، غالباً مذهبی بوده‌اند تا سیاسی. و آدمها بیشتر برای مرزهای اعتقادی و ایدئولوژیکی جنگیده‌اند تا مرزهای جغرافیایی. به قول شاملو در زمان سلطان محمود می‌گفتند بکش چون شیعه است و در زمان سلطان حسین می‌گفتند بکش که سنی است.

در اینجایی خواهم این سؤال را مطرح کنم که زندگی دینداران، به ویژه مسلمانان، تا چه اندازه به تعالیم انبیاء و کتب آسمانی نزدیک است؟ پیامبران بزرگ بشری نوعاً از منطقه‌ی خاورمیانه و از حوزه‌ی مدیترانه برخاسته‌اند و دعوت صلح و دوستی از این خطه‌ی خاک بر افلاک گشته است. ولی چرا غبار حقد و کینه و جنگ بیشتر آسمان این منطقه را پوشاند است و هر روز و هر شب شاهد غمناکترین و فاجعه‌آمیزترین حوادث در این منطقه هستیم؟ ممکن است دواعمل عمده سبب بروز این حوادث شده باشد؛ یکی ذهنهای خشک و متعصبانه ایدئولوژیکی و دیگری منافع سیاسی گروهی اندک. این دو عامل که با هم بیبوندند نتیجه آن بحرانی است که سالهاست مسلمانان در گرداب آنند. در این مقال موجز لازم می‌دانم نگاهی به عامل اول داشته باشم و آن دگماتیسم مذهبی و یا بنیادگرایی دینی است، هرچند ممکن است اصطلاح دگماتیسم با اصطلاح بنیادگرایی تفاوتی

داشته باشد. ولی در نهایت به ایدئولوژی خشکی می‌انجامد که می‌خواهد همه‌ی آدمیان را چون بردگان تسلیم عقاید و افکار حاکمان گرداند. امروز دنیای اسلام با خطر بزرگ بنیادگرایی مواجه است، هرچند ممکن است این خطر در دنیای مسیحیت نیز وجود داشته باشد و بنیادگرایان مذهبی مسیحی در آمریکا به دنبال تجدید قوا برای تحکیم پایه‌های قدرت در این قاره‌ی بزرگ باشند، ولی با توجه به این که در آن دیار دموکراسی تا حدودی نهادینه گشته، شاید بنیادگرایی در مواجهه با دموکراسی چند آن خطر خیز نباشد. ولی جهان اسلام از لحاظ سیاسی چند آن تجربه‌ی دموکراسی را ندارد و حاکمان آن غالباً یا از راه زور و یا از طریق وراثت و یا از راه یک دموکراسی نیم‌بند و یا از طریق دموکراسی نه‌چند آن عقلانی و نهادینه گشته بر مردم حکومت می‌کنند. ممکن است عدوهای را گمان به این باشد که بنیادگرایی هیچگونه ضدیت و یا تنافری با دموکراسی ندارد و هر دو قابل جمع خواهد بود. در تعریف بنیادگرایی می‌گویند: «ایدئولوژی سیاسی مبتنی بر سیاسی کردن دین با هدف استقرار بخشیدن حاکمیت خدا بر نظام دنیوی. بنیادگرایی را که پدیدهای جهانی است می‌توان در بسیاری از دین‌های جهان مشاهده کرد.

از آن میان می‌توان از مسیحیت، آیین هندو، اسلام، یهودیت و سیک نام برد. از آنجا که بنیادگرایان نه تنها ارزشهای غیردینی - دنیوی / عرفی - را رد می‌کنند بلکه منکر عرف بین‌المللی نیز هستند. فرهنگهای بنیادگرایانه‌ی محلی، اعتبار کلی و جهانشمول اصول غربی مثل دموکراسی و حقوق انسانی همگانی را مورد تردید قرار می‌دهند. آنها کثرت‌گرایی و تساهل‌ناشی‌ا از آن رانیز رد می‌کنند بدین سان بنیادگرایی، آشکارا مخالف دموکراسی و ارزشهای مبتنی بر آن است. ظهور و لغزش بنیادگرایی در سراسر جهان ظاهراً نشانه‌ی عصری است که در آن تعارضهای میان تمدنها به تدریج جای تعارضهای سیاسی و اقتصادی میان دولت‌های ملی را می‌گیرند».

اشتباه نویسندگانی است که قرائت بنیادگرایی را به حساب اسلام گذاشته است. ممکن است پاره‌ای از مدعیان معارف اسلامی، دموکراسی و نقش مردم را با دین در تعارض بدانند و انتخابات را از باب ضرورت در دنیای امروز تلقی کنند. ولی چنین تعارضی را به



وظیفه‌ی مهم  
روشنفکران دینی  
معاصر این است که  
تفکر بنیادی را از  
تفکر نوگرایی  
دینی جدا سازند  
و اگر مستندات  
برای تفکر بنیادی  
وجود دارد و  
دموکراسی را  
بر نمی‌تابد، باید  
آن مستندات را  
توجیه و یا تاویل  
کرد و با اهداف  
دین سنجید.  
متأسفانه برخی  
آقایان اهداف  
دین را فدای  
احکام دین  
می‌کنند.



حساب اسلام گذاشتن جفایی بزرگ به دین است. وظیفه‌ی مهم روشنفکران دینی معاصر این است که تفکر بنیادی را از تفکر نوگرایی دینی جدا سازند و اگر مستنداتی برای تفکر بنیادی وجود دارد و دموکراسی را بر نمی‌تابد، باید آن مستندات را توجیه و یا تأویل کرد و با اهداف دین سنجید.

متأسفانه برخی آقایان «اهداف دین» را فدای «احکام دین» می‌کنند.

هنوز هستند کسانی که از رجم و سنگسار در ملاء عام و برده‌داری دفاع می‌کنند و می‌گویند دستورات دین باید اجرا شود، ولو این که تمام دنیا در برابر آن بایستد. ولی چنین کسانی از این نکته غافلند که احکامی مانند سنگسار و یا برده‌داری و یا نظام خلافت، نشأت گرفته از واقعیتهای پذیرفته شده در دنیای آن روز بوده است و این واقعیتهای هیچ منافاتی با اهداف دین در آن روزگار نداشته است. ولی در دنیای امروز مقبولات عرفی تغییر یافته. نظام خلافت جایگاه خود را به نظام دموکراسی داد است. نظامهای حقوق جزا، راههای بهتری برای مبارزه با جرایم و بزهکاری پیدا کرده‌اند.

یکی از امتیازات مهم اسلام احترام گذاشتن به مقبولات عرفی جامعه است. و این که عقول آدمیان در بستر مسائل اجتماعی کمتر دچار خطا می‌شود.

کسانی که امروز می‌خواهند نظام اجتماعی و سیاسی اسلام را، که دایره مدار عرف است، به عقب و در پی آنند تا نظام برده‌داری را مشروع جلوه دهند و نقش آرای مردم در مشروعیت بخشی به نظام سیاسی را غیر مقبول قلمداد کنند و نظام خلافت را به جای نظام دموکراسی برگزینند و جمهوریت را از نظام حذف نمایند، پرچم بنیادگرایی را برافراشته‌اند.

با توجه به این که تاریخ تفکر اسلامی - بالاخص تفکر شیعی - بن‌مایه‌های روشنفکری زیادی دارد، چرا در این روزگار در عالم اسلام و به ویژه ایران، روشن اندیشی دینی روبه‌افول است؟

امروزه رسانه‌های عمومی، غالباً دست بنیادگراها است. برنامه‌های مذهبی صدا و سیما، عموماً در جهت ترویج تفکر اتمی است که به بنیادگرایی برمی‌گردد و روشنفکران دینی در آن جایگاهی ندارند.

صدای تسامح و تساهل و تکثرگرایی و همزیستی ادیان خاموش گشته است. آدمها با عینک تعصبات و

کسانی که امروز می‌خواهند نظام اجتماعی و سیاسی اسلام را، که دایره مدار عرف است، به عقب برگردانند و در پی آنند تا نظام برده‌داری را مشروع جلوه دهند و نقش آرای مردم در مشروعیت بخشی به نظام سیاسی را غیر مقبول قلمداد کنند و نظام خلافت را به جای نظام دموکراسی برگزینند و جمهوریت را از نظام حذف نمایند، پرچم بنیادگرایی را برافراشته‌اند.



خط کشیهای خشک ایدئولوژیکی همدیگر را نگاه می‌کنند. ادبیات دینی و سیاسی ما از لطافت و طراوت تهی گشته است و جنگ قدرت ایدئولوژی در غالب ممالک اسلامی نمایان است و ترورها و آدمکشیهادر قالب عملیات انتحاری و استشهادهای انجام می‌گیرد.

در کشور عراق، که مهد و مرکز عاملان دینی بوده است به نام دین خون انسانها ریخته می‌شود و یک نوع ماکیاولیسم فرهنگی رو به گسترش است که از پایگاه بنیادگرایی برمی‌خیزد.

روشنفکری دینی باید با سلاح فکر و ایمان در برابر خطر بنیادگرایی مجهز شود.

شیخ محمد عبده با نگاه روشنفکرانه‌ای که به اسلام داشت و تفکر دینی خود را از سید جمال اسدآبادی به ارث برده بود، وارد آفریقا شد و اسلامی دوباره را در آن دیار تبلیغ کرد. رمز موفقیت این عالم دینی این بود که نگاهی امروزی به اسلام داشت و اسلام را در ظرف زمان خود می‌شناخت.

امروز قرائتی از اسلام رو به ترویج است که نسل تحصیلکرده‌ی ما را به سمت فرار از مذهب سوق می‌دهد. با توجه به این که پایگاه‌های تبلیغ دین فراوان گشته و هزینه‌های زیادی در این راه صرف می‌شود، ولی فاصله‌ی جوان تحصیلکرده، غالباً با نهادهای مذهبی



زیادتر می شود. تقابل بنیادگرایی با آزاداندیشی و روشنفکری دینی، نسل جوان را با بحران اعتقادی مواجه کرده است. قرائت بنیادگرایانه از اسلام و تصلب بر اجرای پاره‌ای از احکام و طرد و لعن قرائت آزاد اندیشانه از دین، ره‌آوردی جز طالبانیسم ندارد.

ما در این سالها شاهد چه قتل‌های فجیعی بودیم که به نام اسلام رخ داده است.

روشنفکران دینی باید اسلام را از عملکرد عدوهای بنیادگرا جدا کنند. اسلام صلح و دوستی و مدارا، غیر از اسلام قتل و خشونت و تکفیر است.

در صدر اسلام می‌بینیم که ملت ایران با آغوش باز دعوت اسلام را پذیرا می‌شود، چون دعوت به صلح و دوستی و عدالت و آزادی و برابری است، ولی در سال ۱۲۰ تا ۱۳۰ هجری ابومسلم خراسانی با سپاهیان مسلمان از خراسان می‌آید و با حفظ اسلام، خلافت اسلامی را نابود می‌کند. برای این که ایرانیان به اسلام اعتقاد داشتند اما خلافت اسلامی را نامشروع می‌دانستند. یعنی تفکیک اسلام واقعی از اسلام خلفای اموی که به نام دین و قرآن بدترین فجایع را مرتکب شده‌اند.

نتیجه این که: هیچ‌گاه حکومتها نمی‌توانند زبان رسمی دین باشند.

تفکر دینی طالبانیسم که در افغانستان به قدرت رسید، سکوی پرش بنیادگرایی و القاعده شد. عجب این که بنیادگرایان در قالب القاعده در کشورهای اسلامی همدیگر را پیدا کردند ولی با کمال تأسف، روشنفکران دینی در کنار هم نیستند و یا همدیگر را نمی‌شناسند. دینداران روشن‌اندیش ایرانی از همتایان خود در مصر، مراکش، اردن و سایر کشورهای اسلامی بی‌خبر هستند. روشنفکران دینی با توطئه‌های زیاد پراکنده‌اند.

چرا کشوری مثل ایران، که مهد متفکران دینی است، فی‌المثل با کوبا در آمریکای جنوبی ارتباط دارد. ولی با کشوری چون مصر که مهد تمدن و تفکر اسلامی است، بی‌ارتباط است و دانشگاهیان و حوزویان ایرانی، دانشگاه‌های مصر را نمی‌شناسند و تبادل فکری صورت نمی‌گیرد.

متأسفانه در نظام‌های سیاسی منافع حکومتی و سیاسی مقدم بر منافع دینی و فرهنگی است. دنیای اسلام، هنوز شاهد یک سمینار مشترک میان روشنفکران دینی در کشورهای مختلف اسلامی نبوده است، و امروز عملاً چیزی که می‌تواند جلوی جنگ و خشونت را بگیرد و کشورهای اسلامی را به صلح و صفا و ثبات برگرداند و همزیستی مسالمت‌آمیز آذمیان و مذاهب را فراهم نماید، بازخوانی دوباره اسلام است. و این جز به دست روشنفکران دینی که اسلام را در ظرف زمان می‌شناسند صورت نمی‌گیرد.

به نظر نگارنده، روشنفکران دینی باید ساز و کار خود را از گروه‌های سیاسی، جدا کنند. زیرا کار سیاسی به معنای حزبی با کار فرهنگی و روشن کردن افکار جامعه در راستای معارف دینی همخوانی ندارد.

کارشناس مسائل دینی و فرهنگی باید بتواند با همه‌ی اقشار جامعه ارتباط برقرار کند و در این راستا همواره بیندیشد و قلم بگیرد و فرا حزبی حرکت کند تا بتواند مؤثر باشد.

#### پیشنوشت:

۱- بزرگان فلسفه، ص ۳۹۶

۲- دایره المعارف دموکراسی، زیر نظر سیمر مارتین از

انتشارات وزارت خارجه، ج ۱، ص ۸

علی‌رغم این  
که پایگاه‌های  
تبلیغ دین  
فراوان گشته و  
هزینه‌های زیادی  
در این راه  
صرف می‌شود  
فاصله‌ی جوان  
تحصیل کرده،  
غالباً با نهاد‌های  
مذهبی زیاد تر  
می‌شود.

